**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14030724**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد صیغۀ امر معمولا صیغۀ امر را دال بر طلب می‌دانند حالا اینکه می‌گویند به معنای عامش حالا چه بگوییم نسبت طلبیه، چه بگوییم طلب چه بگوییم نسبت ارسالیه، همۀ اینها را یک مسلک قرار بدهیم در مقابل این مسلک، مسلک مرحوم آقای خویی قرار دارد که می‌گویند صیغۀ امر دال بر اعتبار متعلق بر عهدۀ مکلف هست، وقتی می‌گوییم صلِّ یعنی صلات را بر عهدۀ مکلف می‌گذاریم، چیزی نظیر دیون که بر عهدۀ مدیون قرار می‌گیرد، این هم شبیه، نوعا پاسخ دادند که نه این خلاف وجدان هست و صحیح نیست، همینجور هم هست خلاف وجدان است ولی من می‌خواهم این بحث خلاف وجدان را یک مقداری هم مبرهن کنم، یک نکته‌ای ممکن است کسی بگوید که یکی از جهاتی که نشان می‌دهد که خلاف وجدان هست آن این است که این مبنا نتیجه‌ای دارد که خود مرحوم آقای خویی در فقه به آن ملتزم نمی‌شوند، نتیجۀ این مبنا این هست که صلاة و مطلق واجبات دیونی باشند بر عهدۀ مکلفین وقتی دِیْن شد، دِیْن از اصل مال خارج می‌شود، بنابراین باید ملتزم بشویم که بعد از مرگ واجباتی که از مکلف فوت شده این از اصل مال خارج می‌شود. آقای خویی ملتزم به این مبنا نیستند، مرحوم سید ملتزم است ولی آقای خویی ملتزم نیستند. ولی به نظر می‌رسد این مطلب لازمۀ مبنای آقای خویی نیست، چون اوّلا این مطلب مبتنی بر این هست که اگر ما واجبات را هم به منزلۀ دین بدانیم بگوییم اعتباری که در واجبات هست شبیه اعتبار دِیْنی است ولی ممکن است ما بگوییم که لفظ دِیْن بهش اطلاق نمی‌شود و دِیْن منصرف هست به دیون آدمی، بنابراین اینکه از جهاتی با دِیْن معلوم نیست آن ادله‌ای که می‌گویند الدین یخرج من الاصل بعد وصیة یوصی بها او دَیْن که مبنای این هست که قبل از تقسیم میراث باید دیون میت ادا بشود می‌گوییم این، یعنی کلمه ولو یک چیزی هست شبیه دین ولی دین به این دین‌های مردمی می‌گویند این واجباتی که بر عهده قرار می‌گیرد دین نیست، این یک نکته.

نکتۀ دوم بگوییم اصلا ولو از جهاتی مبنای آقای خویی واجبات را شبیه دین می‌کند ولی فرق دارند، آن فرق باعث می‌شود که اصلا دِیْن حقیقتا هم اطلاق نشود. و آن این است که دِیْن اعتبار وضعی هست که از شئون مالکیت است، دائن بر ذمۀ مملوک مالک دین است، یعنی دِیْن یک مالک دارد، یک مملوک علیه دارد، یک مملوک. ولی اعتباری که آقای خویی قائل هستند نمی‌خواهند بگویند که خداوند خودش را مالک قرار می‌دهد برای عمل در ذمۀ مکلف. نه، نفس در ذمه قرار دادن هست بدون اینکه کسی را مالک ذمۀ عبد قرار دهد، بنابراین دِیْن نیست، با همدیگر فرق دارد. حاج آقا می‌خواهد در بحث اینکه واجبات از اصل مال خارج می‌شود قائل به تفصیل هستند، بعضی از آقایان هم به این مطلب قائل هستند می‌گویند نفس واجب بودن اقتضای دینیت ندارد ولی بعضی از واجبات شارع مقدس درش اعتبار دِیْنیت هم کرده است. اعتبار دینیت اعتباری هست وراء وجوب آن اعتبار مالکیت خداوند نسبت به عمل عبد و ایشان از آیۀ شریفۀ لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا همین معنا را استظهار می‌کنند، اینکه در روایت‌های عامه این مطلب وارد شده را هم مؤید قرار می‌دهند که حج دین الله است، دین الله احق ان یقضی این ناظر به این است، حتی ما ممکن است بگوییم آن نقل عامه دلیل هم هست برای اینکه دین الله هست، ولو سند آن روایت معتبر نیست ولی آن مطلبی هست که در جامعه شایع شده، یعنی در جامعۀ آن موقع حج را دین الله می‌دانستند، آن روایت روایت بسیار معروفی است ولو بگوییم از پیغمبر صادر نشده ولی در جامعه مطرح بوده حج را دین الله می‌دانستند، هیچ ردعی نسبت به این دینیت موجود در جامعه نشده. اگر دلیل هم نباشد لا اقل مؤید این هست که لله علی الناس حج البیت آیۀ شریفه ما معنای دینیت حج به معنای اینکه خداوند مالک این عمل هست در عهدۀ عبد، و مالکیت هم مالکیت خدا مشکلی ندارد مالکیت اعتباری هم اینکه عمل مملوک باشد آن هم مشکل ندارد که ما بحثش را در بحث زکات مفصل بحث کردیم. پس از این جهتی که لازمۀ مبنای آقای خویی این هست که باید واجبات از اصل مال خارج بشود و ایشان به این لازمه ملتزم نیستند نمی‌شود خلاف وجدان بودن کلام آقای خویی را نتیجه گرفت، ولی فکر می‌کنم یکی دو تا نکتۀ دیگر هست که اینها بشود به آنها استدلال کرد برای روشن کردن اینکه این خلاف وجدان است، یکی اینکه ببینید این جمله را در نظر بگیرید ما می‌گوییم که علیک الصلاة و صلِّ، یک جمله‌ای هست، علی ذمتک الصلاة فصلِّ، ما امر به صلاة را تفریع می‌کنیم به اینکه صلاة بر ذمۀ تو هست، علیک صلاة فصلِّ، این مفهومش این است که مفهوم فصلِّ غیر از مفهوم علیک صلاةٌ هست. چیزی که اینها اگر صلِّ آقای خویی می‌گوید جایی که صلِّ هست یعنی علیک صلاةٌ، در حالی که ما این جمله را عرفا به کار می‌بریم، می‌گوییم علیک صلاة فصلِّ، یعنی صیغۀ امر را با فاء تفریع بر بر ذمه بودن نماز می‌توانیم متفرع کنیم، خودش شاهد بر این هست که ما وجدانا مفهومی که از صلِّ می‌فهمیم غیر از مفهومی هست که از علیک صلاة می‌فهمیم.

**شاگرد:** فارسی مثلا می‌گوییم نماز ؟؟؟

**استاد:** اتفاقاً آن هم متفاوت است یعنی واجبٌ با پاشو بخون یکی نیستند، پاشو بخون نتیجۀ وجوب است، یعنی وقتی واجب هست این خودش، اتفاقا نشانۀ این هست که معنای صیغۀ امر با معنای وجوب یکی نیست، این را اتفاقا دقیقا همین مطلب هست که نباید اینها را، حالا این را در بحث چیز مطرح خواهیم کرد که دلالت صیغۀ امر بر وجوب. دلالت صیغۀ امر بر وجوب وضعی نیست، بر خلاف دلالت مادۀ امر. حالا آن وضعی به یک معنای خاصی که آنجا عرض کردیم که حتی امرش هم به آن معنا مرادف دقیق وجوب نیست، ولی به هر حال مفهومش با مفهوم وجوب نزدیک است. مادۀ وجوب تعبیر بکنیم، مادۀ وجوب و صیغۀ امر مرادف نیستند. هنوز این بحثش را نکردیم. ولی مثلا نمی‌توانیم بگوییم نماز واجب هست پس من تو را به آن امر می‌کنم، پس خدا تو را به آن امر کرده است، نماز واجب است یعنی همان خدا امر کرده است.

**شاگرد:** خدا امر می‌کند چی؟

**استاد:** نه من تو را امر می‌کنم نه خدا تو را، وجوب یعنی امر خدا، من تو را امر می‌کنم. یک نکته‌ای امری که اینجا هست این است، وجوب امر الله است، نماز را بخوان یعنی من امر می‌کنم. ولی صحبت سر این است که شارع مقدس، مثال را مثال‌های شارع مقدس بزنید، اگر بگوید علیک صلاةٌ فصلِّ، علیک صلاةٌ فصلِّ این عبارتی که از طرف شارع سر می‌زند این عبارت ما به نظرمان می‌رسد عبارت عرفی هست، فصلِّ با علیک صلاة متفاوت است. عرض کردم اینها تقریباتی هست برای اینکه بگوییم مبنای مرحوم آقای خویی خلاف وجدان است حالا کسی مثال‌های ما را نپذیرد آن اصل، می‌خواهیم یک منبّهات خلاف وجدان را با ذکر مثال‌هایی، ببینید حاج آقا می‌فرمودند که ما با یک آقایی بحث می‌کردیم، بحث ما به نتیجه نمی‌رسید، مثلا ما یک روایت ذکر می‌کردیم یک جور معنا می‌کردیم آن آقا یک جور دیگر معنا می‌گفت می‌گفت ظاهرش این است، هیچ بیانی هم نمی‌آورد که چرا، می‌گفت ما ظاهر آن را آنجور می‌فهمیدیم ولی یک جور دیگر معنا می‌کردیم. یا خودش مثلا روایتی که ذکر می‌کرد ما می‌گفتیم این معنایش چیز دیگری است می‌گفت نه ظاهرش این است. بعد حاج آقا تعبیر می‌کردند که چیزهایی مثل ظاهرش اینها این هست که خیلی نمی‌شود باهاش گفت‌وگو کرد ولی باید منبهات ذکر کرد، در جایی که مثلا مورد پذیرش قرار نگرفته باید یک شاهدهایی، یک نکاتی ذکر بکنیم که تنبیه وجدانی بشود، این مثال‌هایی که من می‌خواهم بزنم در واقع در این راستا هست، استدلال برهانی آنجوری نیست که نشود کسی توش خدشه بکند.

**شاگرد:** تفریع با فاء ؟؟

**استاد:** نه اینکه مثل آن نیست که، آن هم حتی همانجا را اهم گفتند که جملۀ دوم معنایش این است که یکی. فی کل عسر یسرین مثلا، دو تا یسر هست، آن یسر اول با آن یسر دوم فرق دارد این حرف‌ها را زدند. بحث سر این هست که ما می‌فهمیم مفهومی که بعد از فاء هست غیر از مفهوم قبل از فاء هست، تأکیدی ندارد. این یک مثال که می‌خواهیم شاهد بر وجدانی نبودن کلام آقای خویی قرار بدهیم. یک مثال دیگر این هست که این مهم قضیه همین هست، نتیجۀ مبنای آقای خویی این هست که مفهوم صیغۀ امر اختصاص به قادر نداشته باشد، در مورد عاجز هم صدق بکند، شاید هم خودشان ملتزم بشوند من نمی‌خواهم بگویم که آیا ملتزم می‌شوند یا نمی‌شوند این را خیلی الآن چیز ندارم. ولی آیا ما می‌توانیم بگوییم که چون، شما در نظر بگیرید ما می‌توانیم بگوییم که نماز بر شخصی که قادر به نماز هم نیست بر عهده‌اش هست، پس عهده یک امر وضعی است، امر وضعی برای عاجز هم می‌تواند صحیح باشد، البته احکام وضعیه باید یک مصححی داشته باشد، فرض کنید مصححش می‌تواند این باشد که بعدا از اصل مال خارج بشود، زمانی که قدرت پیدا کرد باید قضا بکند، قضا تابع این هست که نماز وقتی در وقت به عهدۀ طرف هست بعد از وقت هم مثلا باید قضا بکند ولی در آن زمانی که عاجز هست شخص تکلیف ندارد ولی بر عهده بودن مانعی ندارد، ما می‌توانیم بگوییم حتی در صورتی که نماز را هم نتوانی نماز بر گردنت هست، کما اینکه دیون همان است دیگر، فرض کنید شوهری که نفقۀ زن را باید بدهد نفقه یک دینی هست بر عهدۀ شوهر حتی بر شوهری که قادر نیست، دینی هست به گردنش، نتیجه‌اش این می‌شود که هر موقع داشت باید ادا کند، اگر هم نداشت بعد از مرگ از اصل مال خارج می‌شود و قبل از وصیت و تقسیم ارث قرار دارد. ولی آیا وجدانا ما می‌توانیم بگوییم که ایّها العاجز عن الصلاة صلِّ، وجدانا ما به چیز نمی‌توانیم خطاب صلِّ بکنیم، خطاب صلِّ به عاجز صحیح نیست، این خودش کاشف هست که مفهوم صلِّ با مفهوم بر عهده قرار گرفتن متفاوت است، این امر وجدانی هست که ما درک می‌کنیم. این بحث تمام.

علی ای تقدیر در امر ما معنای طلب، معنای بعث، معنای وادار کردن امثال اینها مفاد صیغۀ امر هست، حالا دقیقا صیغۀ امر را با کدام یکی از این واژه‌ها نزدیک بدانیم و کدام یکی از این واژه‌ها را مترادف کالمترادف آن بیانگرایم آن بحث‌هایی بود که قبلا هم اشاره کردم. حالا بحث این هست این معنایی که ما برای امر ذکر می‌کنیم آیا در همۀ موارد امر هست یا در امری که اوامر ارشادیه یا به این شکل نیست. از فرمایش مرحوم حاج آقا رضا همدانی در بعضی بحث‌ها، به یک تناسبی حاج آقا رضا همدانی ایشان می‌فرماید که اوامر ارشادی مثلا ارشاد به جزئیت، اوامر ارشادی مراد ما از اوامر ارشادی اوامری که ارشاد به جزئیت یک شیء برای ی مرکب می‌کند، مثلا می‌گوییم اقرأ سورةً کاملةً فی صلاتک، یعنی شرط نماز سورۀ کامله هست که حتی این شرطیت در مثلا نمازهای مستحب هم ممکن است باشد، فرض کنید می‌گوییم ارکع فی صلاتک، یعنی رکوع شرط نماز است، حالا چه نماز واجب باشد چه نماز مستحب باشد. مرحوم آقای حاج آقا رضا می‌فرمایند که اینجا مفاد جمله این هست ایها المرید لصلاة تامة، مثلا ارکع. در واقع آن ارکع ما جزای یک شرط مقدر هست، به خاطر همین در موارد، یعنی تمام واجبات، یعنی اوامر ارشادیه به اوامر مشروط به ارادة صلاة تامه ایشان برمی‌گرداند، به این مناط. آقای شهیدی می‌خواهند بگویند که این مطلب خلاف وجدان هست، نه وجدانا به این شکل نیست و بعد یک شاهدی ذکر می‌کنند، می‌گویند به خاطر همین هم هست که از اقرأ الرکوع، ارکع فی صلاتک ما می‌فهمیم که رکوع در نماز شرط است یا جزء است، ولو شخص قادر به رکوع نباشد، جزئیت رکوع برای صلاة جزئیت مطلقه است نه جزئیت مقید به قدرت و این به خاطر همین هست که ما از این جمله اینجوری استفاده می‌کنیم. ولی به نظر می‌رسد دقیقا همین شاهدی که ایشان آورده شاهد بر خلاف است. حالا قبل از آن یک نکته‌ای را اشاره بکنم، آن این است که یک بحثی آقایان دارند در مورد اینکه اگر شخصی نسبت به بعضی از اجزای عمل عاجز بود، آیا بقیۀ اجزاء را واجب هست یا واجب؟ اصل اوّلی وجوب اتیان به مقدار میسور عمل هست که قاعدۀ میسور را بر آن اساس هست. حالا بحث‌های روایی آن قاعدۀ را کنار بگذاریم، نکته‌ای که اینجا هست آن این است که طبق قاعدۀ اوّلیه بر طبق میسور مشی بکنیم یا مشی نکنیم؟ می‌گویند قاعدۀ میسور آن اصل اوّلی تابع به این هست که جزئیت آن جزء، شرطیت آن شرط، مانعیت آن مانع که الآن موجود شده، مانعیت مطلقه است یا مانعیت مقید به قدرت بر آن جزء و شرط و مانع هست؟ اگر جزئیت و شرطیت و مانعیت مطلقه باشد الآن هم جزء است، شما جزء را نمی‌توانید بیاورید عمل باید باطل باشد. آن شرطیت وقتی دارد عمل مشروط به این واجب هست شما بر این قدرت ندارید. مانعیت اگر مانعیت مطلقه باشد عمل مقید به عدم این مانع را شما باید بیاورید، الآن هم به این عمل مقید به عدم مانع شما قدرت دارید. ولی اگر گفتیم نه جزئیت و شرطیت و مانعیتش مقید به قدرت هست، وقتی قدرت نبود اصلا جزء نیست، در ظرف عدم قدرت مثلا به رکوع نماز بدون رکوع واجب هست، نماز بدون رکوع هم شما قادر هستید باید انجام بدهید دیگر. یعنی تابع این هست که شرطیت مطلقه هست یا شرطیت مقید به قدرت. حالا مطلقه بودن یا مقیده بودن قدرت را از کجا بفهمیم؟ ما به ادله رجوع کنیم از جهت اثباتی، بحث بحث اثباتی است. در این مرحله یک بیانی، من حالا فرصت نکردم نگاه کنم، در ذهنم هست مرحوم شیخ انصاری از وحید بهبهانی نقل می‌کند، ایشان می‌گوید که ادلۀ اثباتی دال بر جزئیت به چند شکل است، یکی از شکل‌هایش به نحو اوامر است، اگر ادلۀ دال بر جزئیت و شرطیت و مانعیت به نحو اوامر و نواهی باشد چون در اوامر و نواهی قدرت شرط هست پس بنابراین فقط در ظرف قدرت ما شرطیت را می‌توانیم استفاده کنیم، ما دلیل بر شرطیت مطلقه و جزئیت مطلقه نخواهیم داشت. وقتی دلیل می‌گوید که ارکع فی صلاتک به کسی که قادر بر رکوع هست می‌گوید ارکع فی صلاتک، نسبت به کسی که عاجز از رکوع هست خطاب ارکع فی صلاتک متوجه نمی‌شود. ولی اگر گفتند لا صلاة الا برکوع، به این شکل، یا الرکوع جزء فی الصلاة، این اطلاق اقتضاء می‌کند که صلاة چه قادر به رکوع باشید چه قادر به رکوع نباشید لا صلاة الا برکوع. الرکوع جزء فی الصلاة، اطلاق اقتضاء می‌کند سواء کنت قادراً علی الرکوع ام لم تکن علی الرکوع، اطلاق. به خلاف جایی که به صورت صیغۀ امر وارد شده باشد. آنجا بعضی‌ها این اشکال را مطرح کردند که این در صورتی هست که آن صیغۀ امر به طلبش طلب مولوی باشد، ولی اگر صیغۀ امر ارشادی باشد کأنّ صیغۀ امر هم به منزلۀ اخبار از جزئیت است، بنابراین نتیجه‌اش همان نتیجه‌ای می‌شود که از اوّل اخبار به جزئیت داده باشیم که اطلاق دارد نسبت به صورتی که قادر بر این جزء باشد یا قادر بر این جزء نباشد. حاج آقا می‌فرمودند در ذهنم هست، از ایشان در خاطر دارم می‌فرمودند حق با وحید بهبهانی است، این معنای اینکه اوامر ارشادی، ارشاد به جزئیت هست معنایش این نیست که مستعمل فیه‌اش آن جزئیت و امثال اینهاست، اصلا کأنّ به اخبار می‌دهید، شاهد مطلب این است حالا من این شاهد را بر این ما نحن فیه می‌خواهم در بحث خودمان تطبیق کنم، آن این است که شما در جایی که می‌گویید الرکوع جزء فی الصلاة، می‌توانید بگویید الرکوع جزء فی الصلاة سواء علی العاجز و القادر، لا صلاة الا برکوع می‌توانید تعمیم بدهید، تصریح کنید به عمومیت، لا صلاة الا برکوعٍ سواء فی صورة القدرة علی الرکوع و فی صورة العجز عن الرکوع. ولی آیا می‌توانید شما ارکع فی صلاة را بگوییم ایها العاجز فی الرکوع ارکع فی صلاتک، این تناقض می‌فهمند، می‌گوییم ایها العاجز للرکوع ارکع فی صلاتک، ارکع دارد تحریک می‌کند. البته تحریک به داعی تحریک مستقل نیست، تحریک انگیزه‌اش از تحریک این هست که شما یک نماز کامل را بخواهید انجام بدهید، ولی مال کسی هست که می‌خواهد نماز کامل انجام بدهد، ارکع فی صلاتک را خطاب به عاجز به رکوع ایها العاجز للرکوع ارکع فی صلاتک اینها تناقض فهمیده می‌شود. این جمله اصلا عرفی نیست. و خود همین کاشف بر این هست که ارکع فی صلاتک مفادش با الرکوع جزءٌ فی الصلاة با لا صلاة الا برکوعٍ فرق دارد. بنابراین ما می‌خواهیم بگوییم که فرمایش مرحوم آقای، اینجا در مقام تحریک است، تحریک مولوی هم هست، ولی تحریک مولوی گاهی اوقات تحریک مستقل است، گاهی اوقات تحریکی که ناشی از همان تحریک به کل است، وقتی شما می‌خواهید مکلف را تحریک کنید به انجام صلاة یک موقعی کل صلاة را در نظر می‌گیرید تحریک به کل می‌کنید. یک موقعی نه نتیجۀ تحریک به کل این هست همۀ اجزاء را هم به نحوی از انحاء بهش تحریک می‌شود. حالا این تحریک مرحوم آسید محمد فشارکی تحریک غیری می‌داند، معمول آقایان تحریک ضمنی نفسی می‌دانند، آنهایش خیلی حالا مهم نیست من وارد آن تحلیل حقیقت این تحریک نمی‌خواهم بشوم. می‌خواهم بگویم تحریک به اجزاء به نحو تحریک مولوی هم معنا دارد، لازم نیست که متعلق ما کل عمل باشد، به جزء عمل، به شرط عمل، می‌شود امر کرد، به مانع می‌شود نهی کرد و اینها هست. بنابراین از این سنخ هست نه از سنخ اینکه کأنّ به منزلۀ اخبار هست، وجدانا دقیقا این مثالی که ایشان می‌زند کاشف از این هست که خلاف وجدان هست ما نمی‌توانیم نسبت به عاجز خطاب امر ارشادی هم بکنیم، عاجز از رکوع را خطاب امر ارشادی کنیم، در حالی که نسبت به عاجز می‌توانیم بیان جزئیت کنیم، بگوییم الرکوع جزء للعاجز عن الرکوع. لا صلاة الا برکوع ولو بالعاجز عن الرکوع. این است که به نظر می‌رسد حق با مرحوم حاج آقا رضا هست و اینها اوامر اوامر مولوی هستند، این بحث تمام.

یک بحث دیگری اینجا مطرح هست که باز قبل از پرداختن به این بحث صیغۀ امر به او بپردازیم مناسب هست آن این است یکی از مواردی که دال بر طلب هست جمل اخباریه هست، جمل اخباریه گاهی اوقات در مقام طلب به کار می‌رود، یک موقعی شخص می‌آید می‌گوید که من نمازم مثلا اینجوری نماز خواندم، امام علیه السلام می‌فرماید اعاد، یا تعید، حالا به صیغۀ مضارع یا ماضی، حالا بعضی‌ها فرق گذاشتند که مثلا، نه به همۀ اینها می‌توانیم به کار ببریم در مقام انشاء. حتی مرحوم آقای خویی می‌خواهد بگوید به صورت جملۀ خبریۀ اسمیه نمی‌شود به کار برد، نه ایشان می‌گوید جملۀ اسمیه فقط در انشای غیر طلبی به کار می‌رود مثل هندٌ طالقٌ، انتَ حرٌ. در صیغۀ عتق و صیغۀ طلاق مثال جملۀ اسمیه به کار می‌رود. ولی در طلب به کار نمی‌رود. نه همۀ اینها به کار می‌رود و هیچ مشکلی هم ندارد. بحث سر این هست که آیا اینجور صِیَغ جملات خبریه‌ای که در مقام انشاء طلب به کار می‌روند اینها مفادشان چی است؟ مقدمه است بر اینکه آیا دال بر وجوب هستند یا دال بر وجوب نیستند، مفادش باید تعیین بشود، چون در بحث اینکه این صیغ انشائیۀ دال بر وجوب هستند یا نیستند سه مبنا هست، یک مبنا این هست که دال بر وجوب هستند مثل صیغه‌هایعادی، یک مبنا شاید معروف هم همین باشد، یک مبنا این هست که اصلا آکد هستند در وجوب که از کلام مرحوم آخوند هم این معنا استفاده بشود، بعضی از کلمات هم اینجور هست. بعضی‌ها مثل مرحوم احمد نراقی در مستند می‌گوید اصلا دال بر وجوب نیست در بسیاری از مواردی که آقایان بر وجوب استدلال کردند ایشان همین اشکال را مطرح کرده که نه اینجا جمله‌ای که به کار رفته جملۀ خبریه هست و جملۀ خبریه‌ای که در مقام انشاء به کار می‌رود دال بر وجوب نیست و این اشکال عامی هست که مرحوم نراقی می‌گوید. به نظر می‌رسد که این بحث تابع این هست که ما مفاد وضعی، یعنی مستعمل فیه را بفرمایید، در جملات اخباریه‌ای که در مقام انشاء به کار می‌رود ما ببینیم این مستعمل فیه‌اش چیست؟ حالا این را ملاحظه بفرمایید ان شاء الله فردا این بحث را دنبال خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد